

■ **شاهد توحیدی**

۱- عالم مجاهد مرحوم آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، از دوران کودکی شاهد تصمیمات و رفتارهای سیاسی و اجتماعی حکومت رضاخان بوده‌است.او که در خاندانی روحانی ومبارز تربیت یافته بود، فضایی اجتماعی آن دوره را درمقدمه اثر تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله، اینگونه ترسیم کرده است: «از آن روزی که اینجانب در این اجتماع چشم‌گشودم، مردم این سرزمین را زیر تازیانه و چکمه خودخواهان دیدم. هر شامگاهان در خانه منتظر خبری بودیم که امروز چه حوادث تازه‌ای رخ داده و کی دستگیر و تبعید یا کشته شده؟ و چه تصمیمی درباره مردم گرفته‌اند؟! پدرم که از علمای سرشناس و مجاهد بود، هر روز صبح که از خانه بیرون می‌رفت، اطفال خردسال و مادربیمچاره‌مان تا مراجعتش در هراس واضطراب به سر می‌بردیم. آن روزهای خردسالی را با این مناظر و خوف و هراس و فشار و ناراحتی به سر بردم.»
۲- آنچه در بی می‌آید، شمه‌ای از نگاشته آیت‌الله خطاب به دادستان دادگاه نظامی درسال ۱۳۴۲ است که طی آن و در مقام دفاع از خویش، به تحلیل ادواری از تاریخ معاصر ایران پرداخته است. او در این بخش وبه عنوان یک شاهد، فراز و فرودهای ارتباط روحانیت‌وقت‌با رضاخان را تحلیل کرده است. امید می‌بریم که انتشار این اثر تاریخی، در دوره‌ای که داوری درباره کارنامه رضاخان بازاری گرم یافته‌است، مفید واقع شود.

■ ■ ■ ■

■ **رضاخان نخست‌با روحانیون و مردم می‌جوشید!**

تعامل رضاخان با روحانیت‌وقت، به دو دوره کاملاً مجزا تقسیم می‌شود. وی در دوره نخست و به هر دلیل- که برخی آن را به ریاکاری تعبیر کرده‌اند- سعی در تحجیب روحانیان و بدنه مذهبی جامعه داشت ودر دوره دوم و پس از تسلط کامل، راهی کاملاً متضاد با روش اول در پیش گرفت و با دین و متولیان آن، از در ضدیت وارد شد. آیت‌الله سیدمحمود طالقانی در نوشتار خویش و در تبیین دوره نخست، چنین نوشته است: «در ایران، پراکندگی‌ها و عقب‌ماندگی‌هایی که معلول حوادث گذشته‌اند و فشار و استبداد احکام و دسایس بیگانگان افزایش می‌یافت و بزرگ‌ترین سرمایه ملی و شخصیت‌های بزرگ در شهرها و در گوشه و کنار، به کنار می‌رفتند که مردم، آهسته آهسته هوشیار شدند و به حقوق خود پی بردند و به اصول قوانین و مشروطیت و انتخاب حکومت از طریق مجلس آشنا شدند. دلیل این مطلب همان چند دوره اول مجلس است. رضاشاه و به هر طریقی بود قدرت را به دست گرفت و آن استبداد و فشار و کنار گذاشتن مردم از سرنوشت خود و از میان بردن شخصیت‌های ملی و سیاسی، ضربه شدیدی به سرمایه‌های اجتماعی و ملی و استعدادها و شخصیت‌ها وارد آورد. شاه در گذشته دارای قدرت اراده و عمل بود و عرق ملی داشت، نخبه‌ها با مردم و روحانیون می‌جوشید و لزوم آنان را برای تأمین ایمان و اخلاق عمومی و استقلال، تشخیص می‌داد. عده‌ای از روحانیون معروف تهران بودند که با تلاوت آیات و اوراد، تاج را بر سر او گذارند و او پنداشت که خود رابط با عامه ملت و وسیله تحکیم قدرت ملی خود است. این روش با سیاست استعمار و عمال آنها سازگار نبود.»

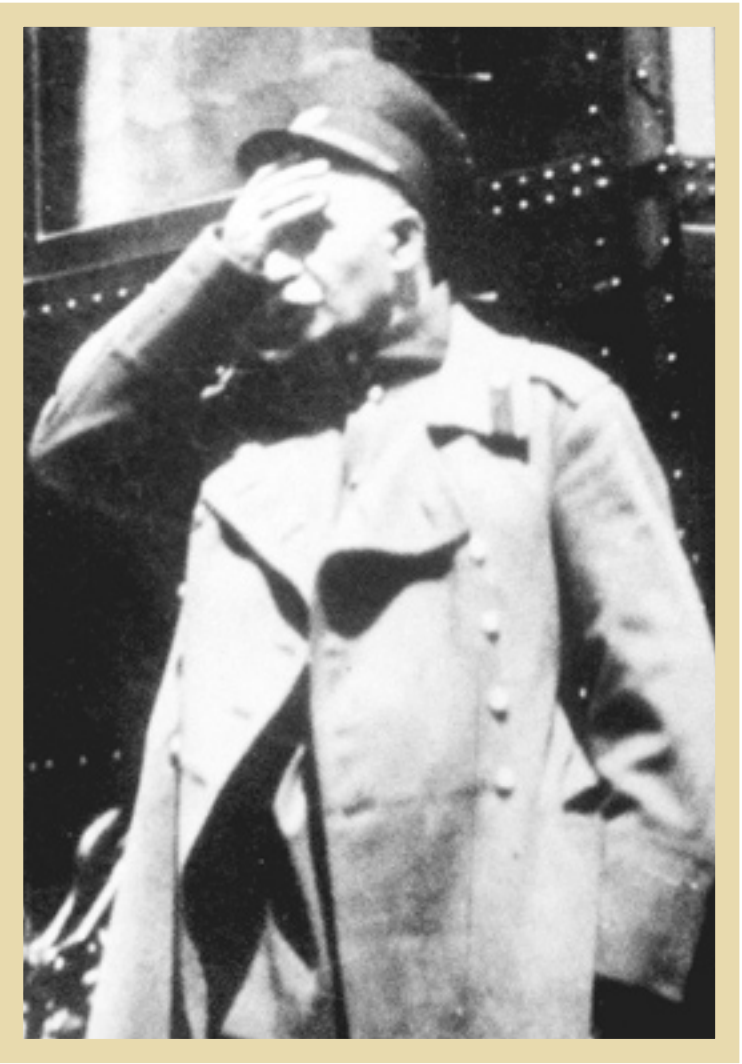
■ **غرور به قدرت**

■ **رضاخان را از روحانیت دور کرد**

طالقانی در تبیین علل ایجاد تضاد میان رضاخان با روحانیت، غرور و نخوت ناشی از حاکمیت در رضاخان و نیز دسیسه چینی اطرافیان او را دخیل می‌داند و در این باره می‌آورد: «غرور به قدرت و دسیسه دسیسه‌کاران به‌تدریج فاصله ایجاد کرد و کسانی مانند تیمورتاش پیراموشی را گرفتند و سوظن و فاصله را بیشتر کردند تا آنجا که مرحوم آیت‌الله بروجردی را که در آن وقت گرچه مرجع اول نبود، ولی مورد احترام همه علما و مردم بود، در بازگشت از عتبات به دستور تیمورتاش در سرحد، تحت نظر گرفتند و در تهران، در زندان زندانمری توقیف کردند. پس از آن شاه که در جنوب بود، مطلع شد، دستور داد آن مرحوم را آزاد کردند و تا مدتی نمی‌توانست از طهران خارج شود و اگر این فاصله، میان شاه و روحانیون ایجاد نشده بود، و در نتیجه، شاه از ملت مسلمان فاصله نگرفته بود، هیچ قدرتی نمی‌توانست با او آن رفتاری را بکند که دشمنان و مهاجمین به ایران در سوم شهریور کردند، زیرا قدرت‌های خارجی هر چه باشند، با ملت‌ها و خواست‌های آنان، آشکارا مخالفت نمی‌کنند و همین ملت در خانه‌های خود و با نثار خون خود، دسیسه بیگانگان را خنثی و او را حفظ می‌کردند.»

■ **دوره طه خودکامگی و دیکتاتوری مطلق**

بخش دیگری از تاریخ نگاشته آیت‌الله، به روایت و تحلیل وی از دوران حاکمیت مطلقه رضاخان و تضاد کامل وی با روحانیت اختصاص یافته است. او بر این باور است که رضاخان، روحانیت را مزاحم مطلق‌النعانی خویش می‌یافت و هم از این روی، با آنان از در ستیزه در آمد: «رضاشاه با هوش فطری خود، موقعیت علما و مراجع را تشخیص می‌داد و می‌دانست که نه صلاح است و نه مقدره که اساس روحانیت را منزلت کند، با همه اینها، چون مزاج استبداد با هر قدرتی مخالف است گرچه به صلاح خود، کشورش باشد، خواه ناخواه با علما در افتاد و از قبول هر اظهارنظر و پیشنهاد اصلاحی آنان روی گرداند و کسانی را به خود نزدیک کرد که با دین دشمنی داشتند و دارای شخصیت و استقلال فکری نبودند. او همچنان که اساس روحانیت و مرجعیت را بقدرت مطلق خود منافی می‌دید، قانون اساسی را هم که اساس و پایه بقای کشور است، مزاحم قدرت مطلقه خود می‌دانست و تا آنجا که می‌توانست با قوانین برخورد داشت (مانند کشف حجاب) و همه قوانین را به دستور و اراده شخصی خود اجرا می‌کرد و حتی در مجلس هم مطرح نمی‌کرد. به هر حال مجلس و انتخابات، انتصابات بود و مردم از وکیل و نماینده



«**رضاخان و روحانیت، روایت یک تضاد**» در آئینه روایت آیت‌الله سیدمحمود طالقانی

# روحانیون

# مزاحم قدرت مطلقه رضاخان بودند

خود و انتخاب شدنش خبر نداشتند، ولی تظاهر به مخالفت صریح با قانون اساسی نمی‌کردند.»

■ **میداننداری فرق ضاله**

■ **در دوران دیکتاتوری رضاخان**

از جمله فصول در خور خوانش درباره سلطنت ۲۰ساله رضاخانی، میدان دادن وی به پاره‌ای از فرق و مذاهب غیر اسلامی برای تبلیغات آزادانه است. این فصل- که سوگمندهانه کمتر از سوی محققان تاریخ سلطنت وی مورد تبیین قرار گرفته‌ا، از سوی طالقانی اینگونه تحلیل شده است: «هم‌زمان اوایل سلطنت رضاشاه، دستجات مبلغین مذاهب مختلف، به ایران سرازیر شدند و در طهران و شهرستان‌ها، مشیرین و مبلغین آنها که بعضی از غرب مأموریت داشتند بعضی از مذاهب جدیدالولاده که در هند پیدا شده بودند و همچنین فرقه‌های ضاله نوظهوری که در ایران پیدا شدند و استعمار آنها را تقویت می‌کرد، به‌خصوص در میان جوان‌های مدارس، دست به فعالیت دامنه‌داری زدند. هدف همه اینها ایجاد شکوک و شبهات نسبت به اصول و فروع اسلامی بود و اصراری هم نداشتند که افرادی را به مذهب دادعیه خود برگردانند، بلکه تنها هدفشان منزلت ساختن همه‌های ایمان به مبادی اسلامی بود. عده‌ای از علمای تهران، از جمله مرحوم پدرم آیت‌الله طالقانی و عده‌ای از شخصیت‌ها مانند مرحوم محتشم‌السلطنه و فروغی و مرحوم عباسقلی بازرگان، پدر بزرگوار همین جناب آقای مهندس بدهند و از مبلغین و سران مذاهب دعوت کنند که به‌طور رسمی و با ترتیب منظم، به بحث بپردازند و جوان‌هایی که درباره اصول اسلامی دچار تحیر شده‌اند، بی‌برده شکوک و سؤالات خود را طرح نمایند، ولی این کافی نبود مگر آنکه قدرتی هم پشتیبان باشد که هم مبلغین و مشیرین به‌ناچار حاضر شوند و هم مصونیت داشته باشند. یادم هست که مرحوم پدرم این تصمیم را با رضاشاه در میان گذاشت و موافقتش را جلب نمود و او قول داد که من درباره خواسته شما دستور می‌دهم و اگر حاضر نشدند، لانه‌های آنها را می‌بندم. در پیرو آن قسمتی از مدرسه مروی به این کار اختصاص داده شد و ثمرات مفیدی به بار آورد، مجالس و محافل فرق ضاله تعطیل شد و این جمعیت مجله‌ای هم به نام البلاغ هم منتشر کرد. پس از آن جلساتی در روزهای جمعه در منزل مرحوم حاج عباسقلی بازرگان تشکیل گردید، ولی تیمورتاش و دارو دسته او، هم مجله را توقیف و هم مجلس را محدود کردند. تیمورتاش آخر هم به بادش خیانت‌های



آیت‌الله طالقانی از دوران کودکی شاهد تصمیمات ورفتارهای سیاسی واجتماعی حکومت رضاخان بود.او فضای اجتماعی آن دوره را اینگونه ترسیم کرده است: «از آن روزی که اینجانب در این سرزمین را زیر چشم گشودم، مردم این سرزمین را زیر تازیانه و چکمه خودخواهان دیدم. هر شامگاهان در خانه منتظر خبری بودیم که امروز چه حوادث تازه‌ای رخ داده و کی دستگیر و تبعید یا کشته شده؟ و چه تصمیمی درباره مردم گرفته‌اند؟!»

به هر حال در دوره شاه سابق، میدان برای تبلیغات فرق ضد اسلام، به‌خصوص در اواخر، باز شد. نارضایتی و فشار بیش از حد و محدودیت تبلیغات دینی، هسته اولی جمعیت ماتر یالیسم را تشکیل داد. ما در آن وقت در خانه‌ها و پشت درهای بسته، افراد و جوان‌ها را برای بحث در اصول اسلامی و

# عاریچ

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



## پیش‌خواب

حاشیه‌ای بر انتشار یادنامه تاریخی- پژوهشی آیت‌الله‌العظمی سیدابوالقاسم خوبی

## حالات و مقامات فقیه دوران

■ **شاهد توحیدی**



اثر تاریخی- پژوهشی «شمع همیشه فروزان» که به بیان حالات و مقامات مرجع عالیقدر جهان تشیع مرحوم حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدابوالقاسم خوبی پرداخته است، اخیراً به همت جناب محمدتقی انصاریان خوانساری و از سوی انتشارات انصاریان قم منتشر و روانه بازار کتاب گشته است. دنویگر این یادمان که در یافتن و گردآوردن مطالب و اسناد آن، تلاشی ارجمند ورزیده است، در دیباچه این اثر و در بیان چگونگی آشنایی خویش با آیت‌الله خوبی آورده است: «بنده در سال ۱۳۴۷ ش با مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ کاظم خوانساری آشنا شدم. آن هنگام او مقیم نجف‌شرف بود و در درس آیت‌الله‌العظمی حاج سیدابوالقاسم خوبی (رضوان‌الله تعالی علیه) شرکت می‌کرد و در بیشتان جواب‌نامه‌ها و استفتائات معظمله را می‌داد، زیرا هم خط بسیار زیبایی داشت و هم به درس حوزوی خصوصاً ادبیات عرب واقف بود و همانند پدر بزرگوارش آیت‌الله حاج شیخ‌علی‌اکبر مرقمی خوانساری که در بیت مرجع اعلی حاج سیدمحمدکاظم بزدی (اعلی‌الله مقامه) همکاری داشت و در تدوین و تنظیم عروه‌الوثقی و سؤال و جواب ایشان سعی وافر کرد. ایشان نیز کار پدر را ادامه داد و هم‌زمان در دو بیت مرجعیت یعنی بیت آیت‌الله‌العظمی خوبی و بیت آیت‌الله‌العظمی سیدعبد‌الهادی شیرازی به تدوین و کتابت استفتانات و پاسخ‌نامه‌ها پرداخت. حقیر به وسیله ایشان با موقعیت و مرجعیت و قداست و جایگاه رفیع آیت‌الله‌العظمی خوبی آشنا شدم،

چون احساس کردم که جوانان ما از جهت عقاید و ایمان در معرض خطر قرار گرفته‌اند و دنباله روش مرحوم پدرم، جلساتی را برای قشر جوان درباره بحث در اصول عقاید و تفسیر قرآن تشکیل دادم. بعد از شهریور ۲۰، انجمن‌ها و کانون‌های اسلامی تشکیل شدند، از جمله کانون اسلام، انجمن تبلیغات اسلامی، اتحادیه مسلمین که

هر کدام دارای نشریات منظم و فراخور وضع و افکار روز بودند. من برای پیشرفت تعالیم اصول اسلامی، با همه اینها همکاری می‌کردم و قسمتی از تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه را در مجله آئین اسلام می‌نوشتم. این انجمن‌ها هر یک به سهم خود و با فقد امکانات مادی و مأنوس نبودن مردم با چنین اجتماعات و تبلیغاتی، آثار خوبی را از خود نشان دادند. در کانون اسلام که آقایان مهندس بازرگان و دکتر سبحانی شرکت می‌کردند، کلاس‌های درس و انجمن خیریه تشکیل شدند و در زمان جنگ تا آنجا که مقدر بود، به بینوایان و فقرا کمک می‌کرد. اتحادیه مسلمین، درباره تشکیل کلاس‌ها و جلوگیری از کشتارهایی که از مسلمانان کتان می‌شد، نقش مؤثری داشت.»

آیت‌الله طالقانی در مقدمه خویش بر تنبیه‌الامه آیت‌الله نائینی نیز به فضای تبلیغات دینی جامعه ایران وچالش‌های آن در سالیان پیش و پس از اتمام سلطنت رضاخان اشاراتی دارد که مروری بر آن در این مقام، مفید به نظر می‌رسد: «پس از دوره تحصیلی که بیشتر در حوزه قم بود و مدتی هم در نجف و دریافت اجازه اجتهاد از مراجع قم و نجف به اصرار دوستان و آشنایان به تهران برگشتم، چون احساس کردم که جوانان ما از جهت عقاید و ایمان در معرض خطر قرار گرفته‌اند و به پیروی از روش مرحوم پدرم جلساتی برای عده‌ای از جوانان و دانشجویان درباره بحث در اصول و تفسیر قرآن تشکیل دادم و در دنباله این جلسات بعد از شهریور ۱۳۲۰ انجمن‌ها و کانون‌های اسلامی تشکیل شد، مانند کانون اسلام، انجمن تبلیغات اسلامی، اتحادیه مسلمین، که هر کدام دارای نشریات منظم و فراخور افکار و وضع روز بود. من با همه آنها برای پیشرفت تعالیم اصول اسلامی همکاری می‌کردم، قسمتی از تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه را در مجله آئین اسلام می‌نوشتم. این انجمن‌ها هر یک به سهم خود با فقر شرایط مادی و مأنوس نبودن مردم با چنین اجتماعات و تبلیغات، آثار خوبی از خود نشان دادند. مشکل بزرگ‌تری که دین و ملت پس از شهریور ۲۰ با آن مواجه شد، گسترش سریع اصول ماکس و تشکیل حزب توده بود. همیشه هیئت حاکمه ایران دچار این اشتباه بوده است که هر عقیده و فکری را که با مصلحت و وضع خود مضر تشخیص داده‌اند، خواسته‌اند با فشار و زور و زندان و کشتن، از بین برده یا محدود سازند یا آنکه فکر و عقیده را هیچ وقت نمی‌توان با این طریقی از بین برد و به فرض آنکه زیر پرده رفت، هر وقت فرصتی به دست آید با وضع دیگری آشکار می‌شود.»



■ **آیت‌الله‌العظمی سیدابوالقاسم خوبی در حاشیه پیاده‌روی اربعین حسینی(ع)**



**یکی از خدمات مهم آیت‌الله‌العظمی خوبی، تأسیس مدرسه ابتدایی دخترانه به نام مدرسه دینیّه بود. در آن زمان، مدارس شاهنشاهی بود و رنگ و بوی اسلامی نداشت و هیچ کدام از روحانیون و علما حاضر نبودند فرزندان خود را در این مدارس ثبت نام کنند، لذا آیت‌الله خوبی این مدرسه را در دختران نیز بتوانند تحصیل کنند**

خصوصاً وقتی حاج شیخ‌کاظم به ایران می‌آمد و در بیت‌الشرف جناب آقای حاج علی‌اکبر غفاری شریف فرزند مرحوم آیت‌الله حاج شیخ‌علی‌آقا خوانساری وارد می‌شد و جلوشیسترشان‌ها به دیدنش می‌آمدند، گویا، خود آیت‌الله خوبی، تشریف فرما شدند و همراه خود جواب‌نامه‌ها و استفتائات و مراسلات دیگر را می‌آورد و به صاحبانشان می‌داد. چون آنجا منزل ابوالزوجه حقیر بود، زیاد رفت و آمد می‌کردم و گنجکاو بوده از احوال نجف‌شرف و حوزه علمیه و روحانیت خصوصاً آیت‌الله خوبی پرسش‌های زیادی می‌نمودم و ایشان هم با دقت و صداقت جواب می‌فرمودند. از آن وقت ارادت و اخلاصم به آیت‌الله‌العظمی خوبی بیش از پیش شد با اینکه از نزدیک خدمشان نرسیده بودم، اما علاقه عجیبی به ایشان پیدا کردم. هم‌عملی خوانساری در مقام روایت خصال علمی و روحی آیت‌الله خوبی به نکاتی متنوع وچالب توجه اشاره می‌کرد،